

دلیر است و بینادل و چرب‌گوی دربارهٔ زبان آوری پهلوانان شاهنامه با تکیه بر ادبیات باستانی ایران عباس آذرانداز^۱، معصومه باقری حسن کیاده^۲

^۱پژوهشگر پژوهشکده فرهنگ اسلام و ایران، دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسندهٔ مسئول)
^۲استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

«زبان آوری» یا «سخنوری» شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی پیشینه‌ای دیرینه در ادبیات ایران دارد. فردوسی بسیاری از شخصیت‌های شاهنامه را با صفاتی چون «گوینده»، «سخنور»، «چرب‌زبان»، «چرب‌گوی» و «گشاده‌زبان» معرفی کرده است و آن‌ها را با این صفات ستوده است. برخی اصطلاحات ادبی چون «سخن شیرین» و «زبان شیوا» دقیقاً در اوستا کاربرد داشته و به زبان فارسی رسیده است و برخی نیز چون «ویاخنه»، صفت مهر در مهریشت به معنای سخنوری و زبان آوری، تنها به شکل مهجور گیاجن در شعر رودکی و برخی لغت‌نامه‌های فارسی چون لغت فرس اسدی به کار رفته و استمرار نیافته است، اما مفهوم آن به‌عنوان یک صفت پهلوانی در متون حماسی و در میان پهلوانان خودی و بیگانه ادامه پیدا کرده است. در این مقاله کوشش می‌شود گسترهٔ معنایی «زبان آوری» که ویژگی مشترک ایزد مهر، زرتشت پیامبر، پهلوانانی چون گرشاسب، سام، رستم و گیو، و حتی پهلوانان تورانی است در متون ایرانی از گاهان تا شاهنامه بررسی شود.

کلیدواژه‌ها: زبان آوری، شاهنامه، اوستا، ایزد مهر، پهلوان، رستم.

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۹

^۱E-mail: azarandaz@uk.ac.ir

^۲E-mail: mbagherih@uk.ac.ir

ارجاع به این مقاله: آذرانداز، عباس، باقری حسن کیاده، معصومه، (۱۴۰۰)، دلیر است و بینادل و چرب‌گوی، در بارهٔ زبان

آوری پهلوانان شاهنامه با تکیه بر ادبیات باستانی ایران، زبان و ادب فارسی (نشریهٔ سابق دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز).

10.22034/PERLIT.2021.45543.3070

مقدمه

داستان ملاقات فردوسی و سلطان محمود غزنوی، مذکور در تاریخ سیستان (صص. ۷-۸) را همه شنیده‌ایم که محمود پس از خواندن آن گفت «همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم». البته تردیدی نیست که سلطان محمود از نیت بلند فردوسی بی‌خبر بود و نمی‌دانست که او در شاهنامه تنها قصد ندارد حدیث رستم را بگوید بلکه می‌خواهد سهم خود را در مقاومت ملی در برابر سلطه بیگانگان و بازیابی هویت به‌خطرافتاده ایرانیان ادا کند. فردوسی روایتی از تاریخ ایران را به نظم کشید که از یک سو پادشاهان پیشدادی و کیانی را در بر می‌گرفت که ریشه کهن هندوایرانی و اوستایی داشت، و از سوی دیگر به فرهنگ و تاریخی پیوند می‌خورد که به دوران اشکانی و ساسانی بازمی‌گشت. رستم نیز تنها جنگجویی نبود مانند یکی از سپاهیان سلطان محمود که او ادعا می‌کرد اندر سپاهش هزار مرد چون رستم هست (همان)، بلکه میراث‌دار ایزدان بزرگی چون میتره، ایندره، وایو و غیره بود و به‌جز جنگاوری، به هزار هنر آراسته بود. او خردمند، بیداردل، نگهبان پیمان و دشمن پیمان‌شکنان، زیبا، در بزم آرایبی هنرمند و در سخنوری و چرب‌زبانی بسیار توانا بود.

در شاهنامه، در بسیاری اوقات نقش هنر زبان‌دانی و سخنوری برخی شخصیت‌ها به حدی است که قادر است یک واقعه قومی و میهنی را رقم بزند؛ یا این‌که از وقوع یک رخداد جلوگیری کند؛ و یا گره به‌ظاهر ناگشودنی را در ماجرای عاشقانه بگشاید. توانایی و قدرت زبان پهلوان در کنار گرز و شمشیر و کمان چون سلاحی مؤثر و کاری او را در نبرد یاری می‌رساند. فردوسی بسیاری از شخصیت‌های شاهنامه را با صفاتی چون «گوینده»، «سخنور»، «چرب‌زبان»، «چرب‌گوی» و «گشاده‌زبان» معرفی کرده است و آن‌ها را با این صفات ستوده است. در متون اوستایی و پهلوی نیز این چنین است و شواهد متنی نشان می‌دهد که سنت ریشه‌داری مربوط به دوره هندوایرانی، و یا حتی کهن‌تر از آن، هندواروپایی درباره ارزش سخنوری وجود داشته که تا عصر شاهنامه، و پس از آن نیز ادامه پیدا کرده است. ویژگی‌های مشترک زیادی میان ایزدان هندوایرانی و شخصیت پهلوانان شاهنامه می‌توان دید که یکی از آن‌ها «زبان‌آوری» است، هم در اوستا و متون پهلوی و هم در شاهنامه از زبان‌آوری برخی شخصیت‌ها یاد شده است، و یا در این باره اصطلاحات ادبی همانندی در متون مختلف دیده می‌شود، نمونه‌های بسیاری از تصویرهای ادبی وجود دارد که ریشه در ادبیات ایران باستان داشته و به شعر فارسی رسیده است.

پیشینه تحقیق

مطالعه متون باستان آشکار می‌کند که بسیاری از تصویرهای شاعرانه نه به وسیله شاعران پارسی گوی، بلکه در گذشته‌های بسیار دور ساخته شده ولی با گذر زمان رنگ کهنگی نگرفته و به کار برده می‌شوند. اصطلاح «شیرین سخن» یکی از این موارد است که البته شاید حسامیزی بسیار زیبایش سبب ماندگاری آن شده است. دکتر بهمن سرکاراتی در مقاله‌ای با ذکر شواهدی از شعر حافظ و برخی شاعران دیگر که اصطلاح شاعرانه «شیرین سخن» را به کار برده‌اند به همراه شواهدی از متون مانوی، پهلوی، پارتی پیشینه و تداوم آن را نشان داده است. مثلاً در دو متن مانوی به زبان فارسی میانه عبارت *niwāg ī šīrēn* «نواى شیرین»، و در *کارنامه اردشیر بابکان* که به زبان پهلوی است *pad drōd ī šīrēn* «با درود شیرین» به کار رفته است. سرکاراتی با واژه‌ای به مفهوم «شیرین» در *اوستا* و متون ودایی و آثار هومر که همین ترکیب شاعرانه را ساخته معتقد است این اصطلاح پیشینه هندواروپایی دارد (سرکاراتی، ۱۳۶۹: ۶۳-۴۸). اصطلاح ادبی دیگر «زبان شیوا» است که یک ترکیب بسیار معمول و رایج در زبان ادبی و حتی روزمره است. در ظاهر امر، برخلاف «سخن شیرین» که ذوق شاعرانه‌ای در آن به کار رفته است این ترکیب فاقد هرگونه صنعت ادبی است، اما یک شاهد اوستایی وجود دارد که در آن برای زبان صفت شیوا به کار رفته است؛ این صفت در آن عصر معنای استعاری داشته است، چون معنی اصلی آن امروزه کاربرد ندارد شاعرانه بودن آن دریافت نمی‌شود. در یسن ۶۲، ستاینده از ایزد آذر درخواست می‌کند به او دانایی *mastīm* افزون‌بخشی *spānō* و زبان شیوا *xšuuīβrəm hizuuām* ارزانی کند.

dāiiā mē ātarš puθra ahurahe... mazdā mastīm spānō xšuuīβrəm hizuuām urune uši

به من ارزانی دار ای آذر اهورامزدا... دانایی، افزون‌بخشی، زبان شیوا، هوشیاری روان را *hizū-* «زبان» و *xšuuīβra-* «شیوا» دقیقاً همان ترکیبی است که امروزه در «زبان شیوا» دیده می‌شود. مولایی در مقاله‌ای این موضوع را بررسی کرده و برای اشتقاق واژه *xšuuīβra-* ریشه *xšuuīp-* به معنای «شتاب گرفتن» را پیشنهاد می‌کند. او در واقع این عبارت اوستایی را به‌عنوان دلیلی بر اثبات دیدگاه خود در معنای این ریشه و مشتقات دیگر آن مطرح می‌کند: «این واژه (*xšuuīβra-*) در یسن ۶۲ بند ۴ در توصیف زبان (*hiauūā-*) به کار رفته و بافت کلام آشکارا نشان می‌دهد که مراد از آن «شیوایی زبان و حرکت تند آن برای ادای سخن» بوده است» (مولایی،

۱۳۹۴: ۵۰۵). -xšuuīβra در *اوستا* به معنای «تند، شیوا» است که در پهلوی به صورت *šēbāg* آمده است (Bartholomae, 1904: 563)، در

فارسی «شیوا» تند و تیز معنی می‌دهد. یکی از مشتقات این ریشه را در تیشتریشتمی‌یابیم که در آن پرواز برق‌آسای ستاره تیشتر بر فراز دریای فراخکرد به تیری که آرش شیواتیر *ərəxšō xšuuīβi.īšuš* پرتاب کرد تشبیه شده است:

*tištrīm stārəm raēuuantəm xvarənaṇuḥantəm yazamaide yō auuauuāt
xšuuāēβō vazaitē auui zraiō vourukašəm yaθa tiγriš mainiiauuasā yim
aṇḥat ərəxšō xšuuīβi.īšuš xšviβi.īšuuuatəmō airiianəm airiio.šīθat haca
garōiṭ xvanuuantəm auui gairīm*

تیشتر، ستاره رایومند را می‌ستاییم/ که چنان برق‌آسا پرواز کند/ دریای وروکشه (فراخکرد) را/ همچون تیر پرن در مینو/ که آن را پرتاب کرد آرش شیواتیر/ شیواترین آریایان/ از کوه اریوخشوت/ کوه خوونت را (زرشناس؛ گشتاسب، ۱۳۸۹: ۳۰).

تفضلی بر اساس نظر بارتلمه، «تیزتیر» را برای این ترکیب تیشتریشتمی به کار برده است (تفضلی، ۱۳۵۶: ۷۸). صفت آرش، که شکل صفتی دیگر آن در آبان‌یشت به صورت *xšuuāēβiiaṭ.aštra*. «تازیانه‌های تندتاب»، به‌عنوان صفت تازیانه به کار رفته است. ستاینده از ایزدبانو اناهیتا درخواست داشتن املاکی کرده است که در آن «تازیانه‌ها در آن به‌سرعت پیچ و تاب می‌خورند» (مولایی، ۱۳۹۲: ۱۴۴). ترکیب اوستایی *ərəxšō xšuuīβi.īšuš* در پهلوی به صورت *ēraš ī šēbāg-tīr* «آرش شیبگ‌تیر» درآمده است، در رساله پهلوی *ماه فروردین روز خرداد* آمده است که در این روز منوچهر و آرش شیواتیر، ایران را از افراسیاب بازپس گرفتند (Jamasp-Asa, 1897: 104). بنابراین می‌توان دید که چگونه واژه هزاران‌ساله «شیوا» که در اصل مفهوم تند و تیز داشته و این معنای قاموسی در مشتقات دیگر آن به‌عنوان صفت تیز آرش و صفت تازیانه نمونه‌هایی از آن در *اوستا* به کار رفته، در یسن ۶۲، نقش صفت برای زبان پیدا می‌کند که یک مفهوم استعاری است، و همین مفهوم استعاری به حیات خود ادامه داده است. امروزه شیوا یعنی فصیح و بلیغ، و در واقع معنای استعاری آن فراموش شده است. شیرین‌زبان بودن، شیوازبان بودن و زبان‌آوری از گذشته‌های بسیار دور در ادبیات ایران حائز اهمیت بوده و آنچه ما در شعر فارسی و *شاهنامه* می‌بینیم ادامه یک سنت ادبی بسیار کهن است.

نمونه دیگری از این سنت را در واژه *viiāxana-* به معنای «زبان‌آور، سخنور» می‌بینیم که نخستین بار در *اوستا*، به‌عنوان صفت مهر و گاه صفت شخصیت‌های دیگر به کار رفته، و تا عصر

رودکی به صورت تحول یافته «گیاخن» بر جای مانده است. یوسف سعادت، واژه «گیاخن» را در شعر رودکی، و با مفهوم یکسان با واژه اوستایی ویاخنه در بسیاری از فرهنگ‌های لغت یافته، و با تشخیص این که این واژه همان واژه ویاخنه اوستایی است، ریشه‌شناسی کرده و تلفظ دقیق آن را به دست داده است (سعادت، ۱۳۹۲: ۳۲۸-۳۲۳).

گستره کاربرد زبان آوری در شاهنامه

در ادبیات ایران، از اوستا تا شاهنامه شخصیت‌های زیادی گفته شده است که دارای نفوذ کلام و سخنوری بوده‌اند، از ایزد مهر، ایزد آذر، زرتشت پیامبر در متون اوستایی گرفته تا پهلوانان و غیر پهلوانان در متون پهلوی و شاهنامه فردوسی. در مورد پهلوانان روشن است که آنان توانایی زبانی را لازم دارند تا در برابر حریف رجزخوانی کنند، اما این منابع نشان می‌دهد که آن‌ها همیشه هم این توانایی را تنها برای میدان جنگ به کار نمی‌برند، گاه با اندرزهای خود فلسفه زندگی را برای دیگران تشریح می‌کنند، یا گاهی لازم می‌شود پهلوان با نفوذ کلام خود یک مشکل به ظاهر چاره‌نشدنی را حل کند، مثلاً نوذر که پس از مرگ منوچهر، بر تخت شاهی نشسته، راه بیداد پیشه کرده است، مردی را فرو گذاشته و تنها مشغول مال‌اندوزی است. بزرگان ایران از او به تنگ آمده دست به دامان سام پهلوان می‌شوند و او برای حل مشکل از گرگساران، محل زندگی اش به بارگاه نوذر می‌آید:

به نوذر در پندها برگشاد سخن‌های نیکو همی کرد یاد

او با چرب‌زبانی برای نوذر از فریدون، هوشنگ و منوچهر می‌گوید، از این که جهان را با داد و دهش اداره می‌کردند و بیدادگر نبودند و بدین ترتیب با سخنان خود نوذر را به راه می‌آورد:

دل او به کژی به راه آورد چنان کرد نوذر که او رای دید

(خالقی: ۱/ ۵۵/۲۸۹)

البته زبان آوری مخصوص پهلوانان نیست، شاهان، برخی بزرگان و یا فرستادگانی که مأموریت به جایی داشتند و حامل پیامی بودند نیز می‌بایست زبان آور و چرب‌زبان باشند، مثلاً جندل که از طرف فریدون برای خواستگاری دختران سرو، شاه یمن برای سه پسرش به یمن می‌رود فردوسی درباره او چنین می‌گوید:

چو بشنید جندل ز خسرو سخن یکی رای پاکیزه افکند بن

که بیداردل بود و بسیار مغز زبان‌چرب و شایسته کار نغز

(همان: ۵۸-۵۹/۹۳/۱)

نمونه‌هایی که افراد سخنور با زبان‌آوری هنرنمایی کرده یا به اهداف خود رسیده‌اند در *شاهنامه* بسیار است، مطالعه منابع کهن نشان می‌دهد که این موضوع عنصری ریشه‌دار در فرهنگ ایرانی بوده است. کهن‌ترین نمونه‌های زبان‌آوری ادبیات ایران را در گاهان، سپس *اوستای نو*، که سرود اوستایی مهر از این لحاظ بسیار مهم است، و در دوره میانه در متون پهلوی می‌توان یافت. زبان‌دانی و زبان‌آوری مانند بسیاری از عناصر فرهنگی و ادبی دیگر، پس از اسلام نیز به حیات خود ادامه داده و در *شاهنامه*، به مثابه آیین بخش مهمی از فرهنگ کهن ایرانی نمودی چشمگیر پیدا کرده است.

پیشینه زبان‌آوری در متون باستانی

در ریگ ودا که کهن‌ترین بخش وداها، کتاب مقدس هندوان است به زبان‌آوری اشاراتی شده است، ایندیره، ایزد جنگ و از بزرگ‌ترین ایزدان ودایی پیش از آن که خدای جنگ باشد ایزد رعد و تندر است که اژدهایان خشکسالی و تاریکی را شکست می‌دهد (Macdonell, 1917: 41). صدای غرغش ایندیره را می‌توان پیش‌نمونه ایزدان و پهلوانانی به شمار آورد که لاف می‌زنند و رجز می‌خوانند. هرچند نسبت سخنوری به او داده نشده است اما ستایشگران او می‌توانند شیرین‌سخن باشند، در یکی از سرودهای ریگ‌ودا (RV.2.21.6) از او درخواست شده که به ستایندهگان خود افزون بر نعمت‌های دیگر «شیرین سخنی» ارزانی کند: «ای ایندیره به ما نیکوترین دارایی، روشنی چشم، دوست‌کامی، برخورداری از خواسته، ماندگاری تن، شیرینی سخن svādānam vacaḥ و روز خجسته ارزانی دار.» در سرودی دیگر (RV.1.114.6) سراینده می‌گوید که سخن او «شیرین‌تر از شیرین» vacaḥ svādó svādīyo است (نقل از سرکاراتی، ۱۳۶۹: ۵۶).

میتره از ایزدان دیگر هندوایرانی که در وداها معمولاً همراه با ایندیره است و با او ستایش می‌شود، یک سرود انحصاری برای او در ریگ ودا وجود دارد که در بند نخست آن از او به‌عنوان «گوینده، گویان» -bruvāna یاد شده است:

Mitró jánān yātayati bruvāṇó; Mitró dāhāra pṛthivím utá dyām;
Mitra kṛṣṭír ānīmīṣābhi caṣṭe: Mitrāya havvyām ghṛtāvaj juhta.

میتره، گوینده، مردمان را برمی‌انگیزد و زمین و آسمان را نگاه می‌دارد. میتره مردمان را با چشم

باز می‌نگرد: به میتره خیرات روغنی هدیه کنید (Macdonell, 1917: 79).

میتره ایرانی که در مهریشت توصیف شده صورتی تکامل یافته تر از میتره ودایی به نمایش می گذارد؛ زبان آوری او نیز مفهومی روشن تر دارد که قابل مقایسه با متون حماسی و پهلوانان شاهنامه است که به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.

کهن ترین گواه زبان آوری ادبیات ایران را درگاهان می بینیم که در آن زرتشت به زبان شیوا و سخنوری خود می بالد و آن را یک هدیه آسمانی می داند:

gūštā yō maṇtā ašəm ahūmbiš vīduuā ahurā
ərəžuxδāi vacaṇhəm xšaiiamnō hizuuō vasō
θβā āθrā suxrā mazdā vaṇhāu vīdātā raṇaiiā

درمان بخش هستی، داننده ای که راستی را دریافته، ای اهورا (به تعالیمت) گوش کرده است،

او که به سبب ادای درست کلمات ərəžuxδāi vacaṇhəm بر زبانش مسلط است (۳۱/۱۹).

یا در جایی دیگر می گوید که او (زرتشت) سخندانی و ارابه رانی زبان را از «بخشنده خرد»

đātā xratōuš آموخته است:

yōmaθrā vācəm mazdā baraitī
uruuāθō ašā nəmaṇhā zaraθuštrō
đātā xratōuš hizuuō raiθīm stōi
mahiiā rāzəṅg vohū sāhīṭ manəṇhā

پیام آوری که با بانگ بلند می گوید ای مزدا!

یاور(ت) به تحسین در راستی زرتشت (است)

بخشنده خرد با اندیشه نیک بیاموزد (مرا)

که ارابه ران زبان (و) راهم باشم (۵۰/۶).

یا همان گونه که گفته شد در یسن ۶۱ «شیوایی زبان» برای ستاینده درخواست شده است. برای میراثی که از ادبیات ایران باستان به شاهنامه رسیده است بیشتر از همه شخصیت میتره اهمیت دارد که ویژگی های او را در پهلوانان شاهنامه، به ویژه رستم می بینیم. در بند نخست و تکرار شونده همه کرده های مهریشت (به جز کرده نخست)، میثره (ایزد مهر) با صفت هایش این چنین معرفی می شود:

مهر فراخ چراگاه را می ستاییم

راست گفتار زبان آور

هزار گوش خوش تراش

بیور چشم بُرز

پر خرد نیرومند

بی خواب بیدار را

یکی از نخستین صفت‌هایی که به ایزد مهر داده شده «زبان آور» -viiāxana است. این واژه را مترجمان پهلوی hanjamanīg «انجمنی، سخنور» معنی کرده‌اند (Bartholomae, 1907: 1477)، هر چند شکل تحول‌یافته و یاخته اوستایی در ترجمه پهلوی آن استفاده نشده است، اما به نظر می‌رسد که لااقل در نوشته‌ها این واژه تا دوره فارسی نو به حیات خود ادامه داده؛ چرا که در بیتی از رودکی و پس از آن در چند فرهنگ به صورت «کیاخن» ضبط شده است (سعادت، ۱۳۹۲: ۳۲۵). در روایت پهلوی در باره اورواخشیه، برادر گرشاسب گفته شده که بسیار انجمنی (سخنور)^۳ بوده است (روایت پهلوی: ۵۷). بارتولومه (۱۴۷۷) viiāxana را «سخنگوی انجمن، سخنور، زبان آور» معنی کرده است. در بند ۶۵ مهریشث، مهر viiāxananām viiāxanō «زبان آور زبان آورن» خوانده شده است. اگر واژه را در مجموعه صفت‌هایی قرار دهیم که با جنگ آور بودن مهر پیوند دارد، برای نمونه صفت‌های این بند و بندهای دیگر مانند نیرومند، نیرومندترین (۶)، چالاک‌ترین، تهم‌ترین (۶۵)، آن‌گاه حدود معنایی صفت -viiāxana بهتر روشن می‌شود. گرشویچ، همداستان با بنویست آن را «هماوردطلب» challenging ترجمه کرده است. از دیدگاه ادبی، چنین برداشتی از مفهوم واژه، با ظرفیت حماسی مهر بسیار هماهنگ است، اما مسئله این است که این معنا، مهر را تنها در هیئت پهلوانی به نمایش می‌گذارد که در برابر حریف خروش برمی‌آورد و رجز می‌خواند که البته گاهی، نه همیشه از این واژه چنین مفهومی برمی‌آید چنان‌که در زامیادیشث جایی که از پهلوانی‌های گرشاسب می‌گوید، سناویذک دیو، پیش از آن‌که گرشاسب او را پای درآورد، رجزخوانی می‌کند. واژه‌ای که برای رجزخوانی این دیو به کار برده شده viiāxmaniiata، فعل ماضی از ماده مضارع جعلی است. جمله این است: hō avaθa viiāxmaniiata که معنی آن می‌شود: «او چنین لاف می‌زد» یا «چنین رجز می‌خواند». مرحوم پورداوُد به پیروی از بارتولومه ترجمه کرده است «او در انجمن چنین می‌گفت» (پورداوُد، ۱۳۷۷: ۳۳۸)، که روشن است این تعبیر با عمل سناویذک هم‌خوانی ندارد، او این‌جا انجمن‌آرایی نمی‌کند، بلکه لاف می‌زند و رجز می‌خواند:

آنکه کشت سناویذک را، که شاخدار بود و دستان سنگین داشت، او [که] چنین لاف می‌زد: من نائبرنا، نه بُرنایم، چون که بُرنا شوم، زمین را چرخ خود کنم، آسمان را گردونه خود کنم/

بزیر کشم مینوی افزونی بخش را از گرودمان روشن، فراز برم مینوی بد را از دوزخ تار، هر دو گردونه مرا بکشند: مینوی افزونی بخش و (مینوی) بد (زامیادیش، بندهای ۴۳ و ۴۴).^۴

شواهد متنی که از وداها تا شاهنامه را در بر می گیرد ثابت می کند که سخنوری و زبان آوری مفهومی گسترده تر از رجزخوانی داشته است. کریستن سن تا حدودی به ظرفیت معنایی این واژه نزدیک شده است اما او نیز چنان که خواهیم دید تنها از دیدگاه آیینی به مفهوم این واژه نگاه کرده است. او واژه *viiāxmana* را در پیوند با سخنوری این چنین تبیین کرده است:

«فصاحت و سخنوری نزد مردم باستان دقیقاً همان معنایی را که امروزه برای ما دارد، نداشته است، از نظر آنان، سخنوری تنها به هنر کلامی و مهارت هنری ارتباط نداشت، مسئله اصلی برای آنان اقتدار، حکمت، نیرو و موقعیتی بود که از آن کلام گفته شده به دست می آمد. کلام شیوای رهبر یک گروه تأثیر کلامی روشنی بر مخاطبانش بر جای می گذاشت، اعتبار داشت زیرا که فرد حس می کرد این کلام، قانون زندگی را آشکار می سازد. این موضوع به اندازه خود قانون زندگی مقاومت ناپذیر و روشن بود. صدایی صرفاً زیبا نبود که تنها برای لحظه ای به وجود آید. به محض این که به تلفظ در می آمد خود را عرضه می کرد: موقعیت جدیدی خلق می کرد، خود را به واقعیت تبدیل می کرد. بنابراین سخنوری، برآیند مختصری از نیروی خلاق نبود بلکه انرژی حیات بود، جوهره آن راز آفرینش و زندگی بود» (Kuiper, 1934: 254).

کوئیپر با این استدلال که ماده واژه جعلی است کوشید آن را به مناظره های دینی پیوند دهد؛ *viiāxman*- اسم، به معنای «انجمن» و *viiāxmaniiia* ماده مضارع جعلی است که «در انجمن سخن گفتن» معنی شده است (Bartholomae, 1907: 1477). کوئیپر (1960: 217-281) عقیده دارد *viiāxman*- انجمن و محفلی بوده است که در آن مجادلات لفظی برگزار می شده است و کسی را که در این انجمن در مجادلات بر دیگران پیروز می شده و آن ها را مجاب می کرد *viiāxana* «زبان آور، دارای نفوذ کلام» یا به تعبیر کوئیپر «پیروز در مناظره ها» می نامیدند. به باور کوئیپر در ژرف ساخت چنین رسمی یک باور اسطوره ای وجود داشت، در واقع کسی که در مجادله بیانی پیروز می شد باز نمودی از ایندره بود (نقل از سعادت، ۱۳۹۲: ۳۲۶). در بندی از فروردین یشت (۱۶) آمده است: «با شکوه و فرآنان (= فروهرهای پاکان) مردی زبان آور زاده می شود که در **مجادله های لفظی** سخن هایش را بر دیگران می نیوشاند، آن که خرد-کامه می شود، آن که از مناظره گنوتهمه ی شکست خورده پیروز در می آید» (مولایی، ۱۳۸۲: ۹۳).

این ترجمه‌ای است که مولایی از این بند به نقل از کوئیپر کرده است. آنچه این برداشت را قوت می‌بخشد وجود واژه *gaotama*- «گئوتمه» در آن است. دارمستتر بر آن بود که مطالب این بند تلمیحی است به مناظرات زرتشتیان با بودایی‌ها یا به عبارت دیگر با شاگردان و حواریان گئوتمه که آیین آن‌ها در اوایل قرن دوم پیش از میلاد مسیح در بخش‌های غربی ایران نفوذ یافته بود (همان: ۱۵۳). قرائن متقنی در تأیید دیدگاه دارمستتر وجود ندارد. این برداشت را شاید بتوان تنها با تکیه بر این بند فروردین‌یشت تا حدودی توجیه کرد، اما در بند بعدی که از یاری فروهرها در نبردهای سخت سخن می‌گوید و آن‌ها را نیرومندترین می‌خواند (همان: ۹۳) متن فضایی کاملاً حماسی پیدا می‌کند. در واقع تصویر پهلوان زبان‌آوری که در برابر گئوتمه پیروز می‌شود با بند بعد کامل می‌شود که می‌گوید فروهرهای نیکان در نبردهای سخت، یاری‌دهنده هستند. خویشکاری‌ای که فروهرها در مبارزه و جنگ با اهریمن به عهده می‌گیرند و در واقع رفتار حماسی که در شخصیت آن‌ها دیده می‌شود ثابت می‌کند که «مرد زبان‌آور» را در بند پیشین باید در هیئت پهلوانی تصور کرد که در رجزها و لاف‌زنی‌هایش مقابل پهلوان رقیب (گئوتمه) ایراد شده است، در واقع این مطابق است با همان مفهوم پهلوان «هماوردطلب» که بنویست و گرشویچ از این واژه دریافت کرده‌اند.

ماه دوازدهم در تقویم هخامنشی نیز *viyaxana*- ویخنه نام دارد که برابر با اسفندماه در سال شمسی و فوریه- مارس در تقویم میلادی است. لوبتسکی بر خلاف دیگر پژوهشگرانی که درباره اشتقاق این واژه اظهار نظر کرده‌اند^۵ بر آن است که این واژه در فارسی باستان معادل *viiāxana*- اوستایی است و مطابق نظر کوئیپر «پیروز در مناظره‌های لفظی» معنی می‌دهد. به عقیده او از آن‌جا که برخی از ماه‌های فارسی باستان به نام جشن‌هایی که در طول آن‌ها برگزار می‌شدند، نام‌گذاری شده است و چون در ایران، جشن سال نو به دوره اعتدال بهاری منتقل شده بود، بنابراین *viyax(a)na*- (آخرین ماه) به‌عنوان ماه مناظره‌های کلامی جشن گرفته می‌شد و یکی از مشخصه‌های جشن‌های سال نو هندوایرانی چنین بود که در آن برگزاری مراسم آفرینش جهان با مجادلات کلامی همراه می‌شد. لوبتسکی برای اثبات ادعایش به پژوهش آبایف بر روی زبان آسی تکیه می‌کند که آسی‌ها ماهی معادل *viyaxana*- به معنی «رجزخوانی» یا «تهدید کردن» داشته‌اند و معمولاً وجه نام‌گذاری این نام را این گونه تفسیر می‌کنند که یعنی تهدید سرما هنوز هم وجود دارد و زمستان می‌تواند بازگشت کند، و او احتمال می‌دهد این تهدید به‌صورت مجادلات لفظی نشان داده می‌شده است که در طول برگزاری جشن سال نو روی می‌داد (Lubotsky, 1917: 96). گرچه این اشتقاق و معنی را به

دشواری می توان پذیرفت، اما احتمال وجود چنین سنتی در جشن های سال هندوایرانی که شواهدی از آن نیز وجود دارد میزان توجه به توانایی های کلامی را، به ویژه در میان ایرانیان نشان می دهد. از آنچه گذشت می توان نتیجه گرفت که ویاخته از صفات بارز میتره به شمار می رفته است و قدرت کلامی او از دوره هندوایرانی که منحصر به نشان دادن خشم در برابر دشمن بود به صورت یک روش سیاسی کارآمد، هم در زمان جنگ و هم در زمان صلح، تکامل پیدا کرد. نقش زبانی پهلوانان شاهنامه در موقعیت های گوناگون حدود معنایی این صفت را که با میتره در داشتن آن مشترک هستند بهتر نشان می دهد. برخلاف اصطلاحات «شیرین سخن» و «شیوا زبان» که تا امروز در ادبیات ایران به جای مانده اند واژه ویاخته کاربردی عام نیافته و نشانی نیز از آن در شاهنامه نیست، اما ظاهراً به صورت «کیاخن» در اشعار رودکی به کار رفته است (سعادت: ۱۳۹۲) که این کهن ترین کاربرد این واژه در زبان فارسی است:

درنگ آری سپهر چرخ وارا کیاخن تروت باید کرد کارا

(رودکی: ۱۳۷۳: ۱۸۴)

در لغت فرس اسدی که این بیت برای مدخل «کیاخن» شاهد آورده شده و به «آهستگی» و «نرمی» معنی شده است. برای این واژه معنای دیگری نیز در کتاب های لغت ذکر شده که دقیقاً معادل ویاخته اوستایی است: «سخن چرب و شیرین باشد که گویند تا کسی را مطیع گردانند» (فخری اصفهانی، نقل از سعادت: ۳۲۳)، یا در برهان قاطع افزون بر معنی آهستگی نرمی آمده است که «سخن چرب و شیرین را هم گفته اند» و اضافه می کند «با کاف فارسی هم آمده است». منظور از کاف فارسی گاف است بنابراین تلفظ این واژه «گیاخن» است که ابدالی معمول از زبان های ایرانی باستان به فارسی نو است چنان که ویشناسپ به گشتاسب، و وناه به گناه تبدیل شده است. معنای چرب زبانی و شیرین زبانی واژه «گیاخن» می تواند گستره معنایی زبان آوری مهر را نشان دهد، کارکردی که در شخصیت رستم تجلی آن را به خوبی می توان دید.

زبان آوری پهلوانان

پهلوان حماسه، سخنوری و زبان آوری را مانند بسیاری از ویژگی‌ها و رفتارهای دیگر خود از ایزدان عصر اسطوره به یادگار دارد. سخن تازه‌ای نیست که بگوییم پیشینه برخی از شخصیت‌ها و داستان‌های حماسی را در اسطوره‌های کهن می‌توان یافت، چنان‌که داستان‌های مربوط به کیومرث، جم، ضحاک، گرشاسب و غیره در آثار حماسی و روایی را تا متون اوستایی و حتی کهن‌تر از آن تا دوره هندوایرانی می‌توان ردیابی کرد. پیوند بین خدایان در اساطیر و پهلوانان حماسه در روایات یک موضوع قابل بحث در میان پژوهشگران بوده است، مرحوم بهار بر آن است که در ایران به دلیل جدا نبودن حماسه‌سرایی از اسطوره‌های کهن هندوایرانی این پیوند را بهتر می‌توان دید. پهلوانان، رفتار ایزدان را به نوعی تکرار می‌کنند. «درواقع آن بخش از زندگی پهلوانان ارزش به یاد ماندن و نقل شدن دارد که به کردار ایزدان شباهت داشته باشد» (بهار، ۱۳۸۱: ۵۵۹). همین همانندی رفتار و کردار میان شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی است که ویکاندر رستم را با وایو خدای باد یکسان شمرده (به نقل از دوشن گیمن، ۱۳۸۳: ۱۰۳)، اخیراً معصومه باقری، گیو را با وایو سنجیده و بر پایه شواهد موجود در *شاهنامه* و دلایل زبانشناختی سعی کرده است ثابت کند وایو به صورت گیو در *شاهنامه* دگردیسی یافته است (باقری، ۱۳۹۶: ۶۰-۴۳)، و بهار شباهت‌هایی میان رستم و ایندره یافته و آن‌ها را نشان داده است (بهار، ۱۳۸۱: ۲۸). به باور نگارنده برای توصیف و توضیح بسیاری از صفات مهر می‌توان به پهلوانان *شاهنامه* به‌ویژه رستم رجوع کرد که شواهد گوناگون نشان می‌دهد بیش از همه ایزدان ایرانی، او به مهر شباهت دارد. زبان آوری رستم و برخی شخصیت‌های *شاهنامه* از همین مقوله است. رجوع به *شاهنامه* می‌تواند در فهم برخی مطالب یشت‌ها بسیار راهگشا باشد، همان‌گونه که در مقابل، اشارات موجز یشت‌ها می‌تواند بر سابقه بسیاری از رخدادها و شخصیت‌های *شاهنامه* پرتو افکند.

این که ذبیح‌الله صفا پیشینه شعر حماسی ایران را به یشت‌ها می‌رساند، به دلیل عناصر مشترک بین شعر حماسی فارسی، در دوره میانه و دوره نو، یعنی آثاری چون یادگار زریران و *شاهنامه* با یشت‌ها است (صفا، ۱۳۶۳: ۳۵). هرچند صفا در یشت‌ها به دنبال نام شخصیت‌های اساطیری، شاهان و پهلوانان بود تا آن‌ها را با داستان‌های مشابه در *شاهنامه* بسنجد، اما همانندی این دو اثر، به زعم ما بیشتر در صفات و اشارات بی‌اندازه مختصری است که در یشت‌ها در مورد ایزدان یا اشخاص شده است، اما *شاهنامه* آن‌ها را به تفصیل و در طی داستان‌های طولانی تصویر کرده است. مهریشت، بیش

از همه یشت‌ها واجد اشارات حماسی است، به همین دلیل برای شناخت بهتر صفات مهر باید شخصیت پهلوانان شاهنامه، به‌ویژه رستم را مدنظر قرار داد. صفت‌های مهر را با تکیه بر رفتارهای رستم می‌توان به دقت و با روشنی تعریف کرد، از جمله همین viiāxana «زبان آور» بودن او که از طریق «زبان آوری» و چرب‌زبانی پهلوان در نبردهای تن به تن خود را بهتر نشان می‌دهد. از بهترین نمونه‌های رجزخوانی شاهنامه لاف‌زدن‌های رستم و اشکبوس در برابر یکدیگر است. رستم پیش از نبرد با زبان شیوا و کنایه‌دار خود حریف را از پای درمی‌آورد:

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ به بی‌تن سرت بر که خواهد گریست؟

تهمتن چنین داد پاسخ که نام چه پرسی؟ که هرگز نبینی تو کام

مرا مام من نام «مرگ تو» کرد زمانه مرا پُتیک ترگ تو کرد

(خالقی: ۱۸۳/۳)

واکنش گفتاری پهلوان، و چگونگی سخن گفتن او در کارزار تعیین‌کننده است، حاضر جوابی و شیواسخنی به اندازه زور بازو به پهلوان ارزش و اعتبار می‌بخشد، به همین دلیل کاموس کشانی که دیده است رستم با نیروی پیل‌افکن چگونه در نبرد با اشکبوس پیاده جنگیده، کمان‌کشی کرده و او را از پای درآورده است، علاوه بر آن که نشان زورمندی او را از پیران می‌جوید، از او می‌پرسد که در آوردگاه با سرکشان چه می‌گوید، یا به عبارت بهتر چگونه رجز می‌خواند:

ز پیران پرسید کین شیرمرد چگونه خرامد به دشت نبرد؟

ز بازوی و زورش چه داری نشان چه گوید به آورد با سرکشان؟

(همان: ۱۸۷)

پهلوان، دلیر و خردمند و زبان‌آور است. مرد زبان‌آور نیز که در فروردین‌یشت توصیف می‌شود، چنان‌که دیدیم خرد-کامه و دلیر هم هست، توصیفی که کرسیوز از سیاوش می‌کند این چنین است، او هم دلیر است، هم خردمند، و هم البته سخنگوی و زبان‌آور:

ز خوبی و دیدار و کردار اوی ز هوش و دل و شرم و گفتار اوی

دلیر و سخنگوی و گرد و سوار تو گفتی خرد دارد اندر کنار

(جلد دوم: ۲۶۲)

از شاهنامه فردوسی چنین بر می آید که دلیری و زبان آوری دو صفت توأمان پهلوان است. در شاهنامه گویو چنین توصیف می شود:

دلیرست و بینادل و چرب گوی نیرتابد از شیر در جنگ روی

(خالقی، ۳: ۱۶)

اگر به صفت زبان آوری ایزد مهر و دیگر ایزدان ایرانی باز گردیم و مصداق آن را در رفتارهای رستم و پهلوانان دیگر جستجو کنیم می بینیم که آن‌ها چگونه به مقتضای حال و مقام از این هنر استفاده می کنند. جز رجزخوانی و گفتن سخنان حکیمانه، پهلوان گاهی باید برای دفاع از حیثیت خود در مقابل خودی‌ها و بیان افتخارات خود از هنر زبان یاری گیرد. در روایت پهلوی روان گرشاسب در مقابل هرمزد قرار می گیرد، او متهم است که به آتش بی احترامی کرده است و او با یادآوری دلآوری‌هایش از خود جانانه دفاع می کند. گرشاسب پهلوانی‌های خود را یکایک و با توصیفات مؤثر برای هرمزد و ایزدان دیگر برمی شمرد، از کشتن اژدهای شاخدار اسب‌اوبار آغاز می کند: «مرا بیامرز، ای اورمزد، و آن را که برترین هستی است به من ده. اژدهای شاخدار اسب‌اوبار - مرداوبار را (من) کشتم و دندانش به اندازه بازوی من بود و گوشش به اندازه چهارده نم بود و چشمش به اندازه چرخ بود و شاخش به اندازه شاخه‌ای بود. و به اندازه نیم‌روز به پشت او همی تاختم تا سرش را به دست کردم و گریزی به گردنش زدم و بکشتم، و اگر آن اژدها را نکشته بودم، پس همه آفریدگان تو را نابود کرده بود و تو هرگز چاره اهریمن نمی دانستی» (روایت پهلوی: ۲۶۰-۲۶۱)، و به همین ترتیب هنرهای دیگر خود را، کشتن گندروه زرین پاشنه، و رنجه و ستوه کردن باد یادآوری می کند. سخنان او بسیار مؤثر می افتد، به گونه‌ای که «چون گرشاسب کارهای خویش را بدین آیین گفت، ایزدان مینوی و ایزدان گیتی‌ای گریستند و زردشت سپیتمان بگریست و گفت که: «گرچه فریفتار نیستی، نسبت به روان گرشاسب به چشم من فریفتار هستی، ای اورمزد، چه اگر گرشاسب تنومند و جانمند نمی بود، هیچ‌یک از آفریدگان تو را به گیتی هستی نمی بود» (همان: ۲۶۴).

در شاهنامه نیز روایتی شبیه به این در مورد سام پهلوان وجود دارد که به نظر می رسد صورت تغییر یافته و مردمی شده داستان گرشاسب متن پهلوی است که بن مایه دینی زرتشتی داشته است. زال خواهان ازدواج با رودابه، دختر مهرباب کابلی است. مهرباب از نژاد ضحاک است و سام می داند که

منوچهر تا چه اندازه در این باره سختگیر است. سام باید چاره‌ای بیندیشد، به تنگنای دشواری افتاده است؛ از یک سو برای جبران اشتباهات گذشته خود در راندن زال و نیاز به دلجویی از او، خود را ملزم به روانداختن در برابر منوچهر می‌بیند، از سویی دیگر یقین دارد که اگر اقدام شایسته‌ای نکند، شاه با این ازدواج مخالفت می‌کند، زور بازوی پهلوان در این جا کارگر نیست، هنر پهلوانی دیگری لازم است، سام مانند گرشاسب با چرب‌زبانی، مردی‌ها و پهلوانی‌های خود را به رخ منوچهر می‌کشد:

عنان‌پیچ و اسب‌افکن و گرزدار چو من کس ندیدی به گیتی سوار

بشد آب گردانِ مازندران چو من دست بردم به گرز گران

ز من گر نبودى به گیتی نشان برآورده گردن ز گردن‌کشان

(خالقی، جلد ۱: ۲۳۲)

سام مانند گرشاسب می‌گوید که اگر نشان پهلوانی‌اش در جهان پدیدار نبود کسی توان برابری با دیوان مازندران، اژدهای کشف‌رود و گردان‌گرگساران را نداشت. او با آب و تاب کشتن آن‌ها را توصیف می‌کند، به‌ویژه اژدهای کشف‌رود را که شباهت بسیاری با اژدهای شاخدار دارد که گرشاسب او را می‌کشد:

چنان اژدها کو ز رود کشف برون آمد و کرد گیتی چو کف

زمین شهر تا شهر پهنای او همان کوه تا کوه بالای او

جهان را ازو بود دل پهراس همی داشتندی شب و روز پاس

ز تَفَش همی پر کرکس بسوخت زمین زیر زهرش همی بر فروخت

(همان)

سام با تمام جزئیات هنرنمایی‌هایی خود را در تیراندازی و گرزوری در کشتن اژدها توضیح می‌دهد، همچنین مردی‌های دیگر خود را که نتیجه آن موافقت منوچهر با ازدواج زال و رودابه است.

تورانی‌های زبان آور

چنان‌که گفته شد -viiāxana «سخنوری» یکی از صفات مهر است. در وندیداد نیز این صفت دو بار برای ایزد نریوسنگ به کار برده شده است (وندیداد ۲۲: بندهای ۷، ۱۳)، نکته قابل تأمل این است

تورانی‌ها نیز به گواهی *اوستا* و *یاخته* «سخنور» بوده‌اند. در آبان‌یشت (۷۳-۷۲) از مومنانی نام برده می‌شود که برای *اردوی سور/ناهید* قربانی می‌کنند تا خواسته‌های آنان را برآورده کند، از جمله خواسته‌های آنان یکی این است که بر تورانی‌های زبان‌آور *دانو* *dānauō tūra viiāxana* چیره شوند. معنی «زبان‌آور» را که معنی دقیقی است، بار تولومه برای این واژه پیشنهاد داد اما بنونیست در این معنی تردید داشت دلیل آن همین به کار برده شدن آن برای تورانی‌ها بود؛ او می‌گفت که کاربرد این صفت با معنای «سخنور، زبان‌آور» برای تورانیان *دانو* نمی‌تواند مناسب باشد، او عقیده داشت باید آن را «مبارز» ترجمه کرد تا با این مردمان مناسبت پیدا کند، و به گفته او این واژه در هر بافت سخنی که به کار رفته است اشاره به مفهوم «استواری، نیرو و اقتدار» داشته است (Benveniste, 44). نظر بنونیست در این بار صائب نبود چرا که لاف زدن و رجزخوانی کردن بخشی از هنر کسی است که متصف به *viiāxana* «زبان‌آور» است، و منابع حماسی اوستایی، پهلوی و *شاهنامه* گواهی می‌دهند که این صفت می‌تواند به ایرانی و غیر ایرانی، هر دو تعلق گیرد.

از ویژگی‌های بارز شخصیت‌های تورانی *شاهنامه* نیز زبان‌آوری آن‌هاست، افراسیاب، کرسیوز، و به‌ویژه پیران رجزخوانان زبده‌ای هستند و در موقعیت‌های بحرانی، زمانی که به نیروی بازو نتوانند کار را از پیش ببرند با چرب‌زبانی می‌کوشند خود را از مهلکه برهانند. بنابراین وقتی که در یشت‌ها این صفت برای تورانی‌ها هم به کار می‌رود و برخی مترجمان *اوستا* شک می‌کنند که چگونه می‌شود این ویژگی پسندیده را به تورانی‌ها نسبت داد *شاهنامه* یک سند قابل اعتماد در حل این مشکل است. از این روی برای درک صفات مهر از جمله *viiāxana* (زبان‌آور) بودن او که در فروردین‌یشت آرزو می‌شود «مردی زبان‌آور بیاید»، صفتی که به گواهی آبان‌یشت حتی تورانی‌های *دانو* نیز به آن متصف‌اند، می‌توان به *شاهنامه* رجوع کرد و آن‌ها را در صفات و رفتارهای تورانی‌های *شاهنامه* جست.

تورانی‌ها به‌ویژه خاندان ویسه در یشت‌ها به دلیری و زورمندی توصیف شده‌اند (نک. آبان‌یشت، بندهای ۵۸-۵۴؛ زامیادیش ۶۳-۵۷). در زامیادیش آمده است که افراسیاب سه بار برای رسیدن به فرّه کوشش کرد اما نتوانست به آن دست یابد، با هر تلاش ناموفق، او خشمگین و نومید کلمات نامفهومی را بر زبان می‌آورد (زامیادیش بندهای ۵۷، ۶۰ و ۶۳)، چه بسا این کلمات، دشنام‌هایی که تکرار برخی واج‌های آن موسیقی خاصی به وجود آورده است، به نوعی به از دست دادن ویژگی «زبان‌آوری» او اشاره دارد. افراسیاب در *شاهنامه* نیز در همان آغاز کار که هنوز شاهزاده جوانی

است و پدرش پشنگ بر توران حکمرانی می‌کند، توانایی زبانی و نفوذ کلام خود را به رخ پدر می‌کشد. در زمان پادشاهی نوذر که ایران دچار ضعف شده است و پشنگ، شاه توران فرصت را برای حمله به ایران مناسب می‌بیند، افراسیاب که هنوز مجال نیافته است دلاوری خود را در میدان جنگ نشان دهد در میدان «گشاده‌زبانی» او را متقاعد می‌کند که شایسته جنگ شیران است:

به پیش پدر شد گشاده‌زبان دل آکنده از کین، کمر بر میان

(خالقی: ۷۶/۲۹۰)

با جادوی زبان خود چنان پدر را افسون می‌کند که او اعتراف می‌کند پسرش جز دلاوری و زورمندی زبانی برنده چون تیغ دارد:

به مغز پشنگ اندرآمد شتاب چو دید آن سهی قد افراسیاب

بر و بازوی شیر و هم زور پیل و زو سایه گسترده بر چند میل

زبانش به کردار برنده تیغ چو دریا دل و کف چو بارنده میغ

(همان: ۸۴/۲۹۱-۸۲۹)

یا افراسیاب زمانی که آگاه می‌شود کیخسرو و فریگیس از طریق گیو فرار کرده‌اند خشمگینانه دشنام می‌دهد، شگفت آن‌که در زبان فردوسی نیز دشنام‌های او در عباراتی بیان شده است که موسیقی واجی آن به گونه‌ای خشم افراسیاب را نشان می‌دهد:

و زان پس به مغز اندر افکند باد به دشنام و سوگند لب برگشاد،

که گر گیو گودرز و آن دیوزاد شوند ابر غرنده از تندباد،

فروود آورمشان ز ابر بلند بزد دست و از گرز بگشاد بند

(همان: ۴۴۴/۳۶۸-۳۶۶)

کرسوز، برادر افراسیاب نیز بسیار زبان‌آور است، هم *شاهنامه* این را تأیید می‌کند، هم متون دوره میانه؛ در *شاهنامه* با چرب‌زبانی، افراسیاب را به اعمال پلید وامی‌دارد، چنان‌که با سخنان تحریک آمیز خود موجبات قتل سیاوش را فراهم می‌کند. در *روایت پهلوی* از او به‌صراحت با صفت «بسیار زبان‌آور» یاد شده است: «جم پرفره بود. ضحاک بسیار جستجوگر بود. فریدون بسیار پیروزگر بود.

افراسیاب بسیار دلیر بود. **کرسبوز بسیار زبان آور، یا پرگفتار purr guftār بود.** سپتور بسیار شمشیرزن بود... (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۵۷). بهترین نمونه زبان آوری تورانی‌ها که در آبان‌یشت به آن اشاره شده پیران ویسه است. نمونه‌ای از سخنوری و چرب‌زبانی پیران هنگامی آشکار می‌شود که سپاه افراسیاب در برابر سپاه ایران و رستم در موضع ضعف قرار گرفته است. در داستان کاموس کشانی، رستم پهلوانان سپاه دشمن را چون اشکبوس، کاموس، الوا و چنگش را یکی پس از دیگری شکست می‌دهد، ترس در اردوی دشمن افتاده است، پیران که در سخنوری چیره‌دست است به توصیه هومان نزد رستم می‌رود، پیران به فراست دریافته است که در تنگنای عجیبی افتاده‌اند که برون‌شدی از آن از راه جنگ پیدا نمی‌شود، از این روی با چرب‌زبانی می‌کوشد خود و سپاهانش را از شکست تمام‌عیار نجات دهد (خالقی مطلق: ۲۰۹/۳-۲۰۵). او با سخنانی مؤثر از رنج‌های خود، از رابطه مهرآمیزش با سیاوش و از اقداماتش برای خریدن جان فریگیس از چنگ پدر می‌گوید، سپس با گفتن این که اگر جنگی در بگیرد نتیجه‌ای جز کشته شدن تعداد زیادی بی‌گناه ندارد می‌کوشد رستم را از جنگیدن منصرف کند، در واقع به قول خالقی مطلق «پیران نمی‌خواهد شرایط رستم را برای صلح (تحویل دادن قاتلان سیاوش) بپذیرد و از سوی دیگر از جنگ کردن با او نیز باک دارد، چگونه با چرب‌زبانی می‌کوشد تا سر خود را از چنبر بیرون آورد (یادداشت‌های شاهنامه: ۶۱). هر چند رستم فریب پیران را نخورده است و به گودرز می‌گوید که می‌داند «که آن پیر با ما هم آواز نیست»:

و لیکن من از خوب‌گفتار اوی نجویم همی نیز پیگار اوی

(خالقی: ۲۲۰/۳)

روشن است «خوب‌گفتار» پیران تأثیر خود را گذاشته است. رستم که مانند مهر «زبان‌آور زبان آوران» است، همان‌گونه که در کارزار رجز می‌خواند و دل و جان حریف را با سخن و گفتار خود تسخیر می‌کند، در موقعیت‌های دیگر نیز زبان شیوای خود را به کار می‌گیرد، چنان که در واکنش به چرب‌زبانی‌های پیران، یلان را چون طوس و گودرز و رُهام و گیو و فریبرز و گُسته‌م و خَراد را می‌خواند و «چندی سخن‌های بایسته می‌راند»:

تہمتن چنین گفَت با بخردان هُشیوار و بیداردل موبدان:

کسی را که یزدان کند نیک‌بخت سزاوار باشد وُرا تاج و تخت،

جهان گیر و پیروز باشد به جنگ، نباید که یازد به بیداد چنگ
ز یزدان بود زور و ما خود که بیم برین تیره خاک اندرون بر چه بیم
نبايد کشیدن کمانِ بدی ره ایزدی باید و بخردی
که گیتی نماند همی بر کسی نباید بدو شاد بودن بسی
هنر مردمی باشد و راستی زکژئی بود کمی و کاستی

(همان: ۲۱۷/۳)

رستم پس از این سخنانِ حکیمانه، از پیران و نیکویی‌هایش در حق سیاوش می‌گوید و از این که چگونه فریگیس و کیخسرو با «گفتار او» از دست افراسیاب رهایی یافته‌اند:

فریگیس و کیخسرو از ازدها «به گفتار» او بُد که آمد رها

(همان)

رستم در آخر می‌گوید که بر دلش خورده است که از میان تورانیان نخست پیران به کین خواهی سیاوش کشته می‌شود، اما دوست ندارد به دست او «این پیر با انجمن» کشته شود:

ولیکن نخواهم که بر دست من شود کشته «این پیر با انجمن»

(همان)

تردیدی وجود ندارد که «با انجمن» همان hanjamanīg «انجمنی، سخنور، زبان‌آور» فارسی میانه است که مترجمان پهلوی به جای viiāxana اوستایی به کار برده‌اند.

نتیجه‌گیری

شاهنامه، با توجه به نوع ادبی خود عرصه سخنوری و زبان‌دانی پهلوانانی است که در برابر حریف رجزخوانی می‌کنند، با زبان شیوای خود سرزمینی را از تنگنا می‌رهانند، پر است از سخنان حکیمانه شیوا و بلیغی که بزرگان پس از حادثه یا مرگ کسی برای پند دیگران بر زبان می‌آورند، و فرستادگانی که با چرب‌زبانی دلدادگان را به یکدیگر می‌رسانند. شواهد اوستایی که در این مقاله به برخی از آن‌ها اشاره شد، نشان می‌دهد که بهره‌مند بودن از زبان شیرین و شیوا موهبتی ایزدی است که به شمار می‌رفته و اشاره بدان یک سنت دیرپاست با پیشینه‌ای که به نیاکان هندوایرانی و حتی

هندواروپایی می‌رسد. از صفات مهم مهر، سخنوری است که جنبه پهلوانی و ملی آن به پهلوانان ادبیات حماسی به‌ویژه رستم رسیده است. ایزدان که خود سخنورند زبان‌دانی و لطف سخن را به شاعران هم می‌دهند. در گاهان آمده است که اهورامزدا زیبایی سخن را به زرتشت داده است:

بر من آشکار شده است، آن که تعلیمات مرا می‌شنود، تنها زرتشت سپیتمان (است)

برای ما و برای راستی است که او آرزو می‌کند بلند بخواند،

ازین رو من زیبایی گفتار را بدو خواهم داد (۲۹/۸)^۷

بنابراین شیوازبانی و سخنوری، یا به اصطلاح ادبی شعر فارسی، بلاغت در ادبیات ایران، از گاهان تا شاهنامه مجموعه‌ای گسترده از کاربرد زبانی را شامل می‌شود که هرگونه محدودیت قائل‌شدنی در گستره معنایی آن یعنی نادیده گرفتن جنبه‌های مهم کسی که به زبان‌آوری موصوف است. در واقع «زبان‌آوری» هدیه و آیفی بغانه است که می‌تواند در وجود پیامبر، شاعر و یا پهلوان خودی و بیگانه به ودیعت گذاشته شود.

پی نوشت:

۱. از نظر مرحوم بهمن سرکاراتی ترکیبی که در ریگ‌ودا/ به کار رفته دقیقاً معادل همان «شیرین سخن» است که در متون ایرانی و شعر فارسی از جمله حافظ است (سرکاراتی، ۱۳۶۹).
۲. در ترجمه سرودهای گاهانی بیشتر از ترجمه هومباخ استفاده شده است. نک. فهرست منابع
۳. دکتر میرفخرایی در ترجمه پیشین خود بسیار انجمنی را «سخنور» معنی کرده، اما در ترجمه جدید آن را به «نامور» تغییر داده است که با توجه به توضیحاتی که خواهد آمد همان معنای قبل درست تر بنظر می‌رسد.
۴. در برگردان این بندها از ترجمه الموت هیئتزه استفاده شده است، نک. فهرست منابع.
۵. برای آگاهی از دیدگاه‌های اشتقاقی واژه -viyaxana نک. چنگیز مولایی، ۱۳۹۹: صص. ۳۷۷ و ۳۷۸.
۶. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر این واژه در فرهنگ‌های فارسی و برخی نکات اشتقاقی نک. سعادت، ۱۳۹۹.
۷. قس با این بیت حافظ: حسد چه می‌بری ای سست‌نظم بر حافظ/ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است.

منابع:

- ۱) باقری حسن کیاده، معصومه (۱۳۹۶). «نشانه‌های اساطیری گیو در شاهنامه». *کهن‌نامه ادب پارسی*، دوره ۸، شماره ۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، صص. ۶۰-۴۳.
- ۲) بهار، مهرداد (۱۳۸۱). *از اسطوره تا تاریخ*. تهران: نشر چشمه.
- ۳) تاریخ سیستان (۱۳۸۱). تصحیح محمد تقی بهار (ملک‌الشعرا). تهران: انتشارات معین.
- ۴) تفضلی، احمد. (۱۳۵۶). «آرش تیرانداز»، *دانشنامه ایران و اسلام*، ج ۱. صص ۸۰-۷۷.
- ۵) خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶). *یادداشت‌های شاهنامه*. جلد ۱۰ شاهنامه. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۶) خلف تبریزی (۱۳۶۲)، *برهان قاطع*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۷) دوشن گیمن، ژاک (۱۳۸۳). *واکنش غرب در برابر زردشت*. ترجمه تیمور قادری. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۸) رودکی سمرقندی (۱۳۷۳). *دیوان رودکی سمرقندی*. بر اساس نسخه سعید نفیسی، د. براگینسکی. تهران: انتشارات نگاه.
- ۹) زرشناس، زهره؛ گشتاسب، فرزانه. (۱۳۸۹). *تیشتریشست*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۰) سرکاراتی، بهمن. (۱۳۶۹). «شیرین سخن، پیشینه هندواروپایی یک اصطلاح شاعرانه». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. شماره ۱۳۵ و ۱۳۶، صص ۶۳-۴۸.
- ۱۱) سعادت، یوسف. (۱۳۹۲). «درباره واژه گیانخن در شعر رودکی»، در *فرهنگ‌نویسی*، شماره‌های پیاپی ۵ و ۶. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۱۲) صفا، ذبیح الله (۱۳۶۳). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- ۱۳) فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۴) مکنزی، د. ن. (۱۳۷۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۵) مولایی، چنگیز (۱۳۸۲). *بررسی فروردین یشت*. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۱۶) مولایی، چنگیز (۱۳۹۲). *آبان یشت (سرود اوستایی در ستایش اردوی سورا ناخید)*. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۷) مولایی، چنگیز (۱۳۹۴). «درباره معنی و اشتقاق -xšuuuāēβa» در مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ص ۵۰۱-۵۰۷.

- ۱۸) مولایی، چنگیز (۱۳۹۹). فرهنگ زبان فارسی باستان. تهران: انتشارات آوای خاور.
- ۱۹) میرفخرایی، مهشید (۱۳۶۷). روایت پهلوی (ترجمه)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۰) میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۰). روایت پهلوی (ترجمه)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۱) یشت‌ها (۱۳۷۷). ترجمه ابراهیم پورداوود، تهران: انتشارات اساطیر.
- 22) Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches wörterbuch*. Berlin: Verlag von karl.
- 23) Gershevitch. Ilya (1959). *the Avestan Hymn to Mitra*. Cambridge: Cambridge University press.
- 24) Hintze, A. (1994). *Zamyād yašt. Text, Translation, Glossary*. Wiesendaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag. (Iranische Texte 7).
- 25) Jamasp Asana, J. M. (1897). *Pahlavi Texts*. Bombay.
- 26) Kuiper, F. (1960). "The Ancient Aryan Verbal Contest", *Indo-Iranian Journal* 4: 217-81.
- 27) Lubotsky, A. (2012). The Old Persian month name viyax (a) na-, Avestan viiāx (a) na- 'eloquent, bragging' and Ossetic festivals, in: *Iranistische und Indogermanistische Beiträge in Memoriam Jochem Schindler*, Wien, pp. 95-106.
- 28) Wikander, S. (1941). *Vayu I*. Uppsala.